

ارزیابی جایگاه صحابه در تبیین قرآن

آیت الله شیخ محمد سند

ترجمه: محسن احتشامی نیا*

چکیده: این گفتار در باب جایگاه صحابه پیامبر ﷺ در تبیین قرآن و حجّیت اقوال آنان در این زمینه است. نگارنده حجّیت مطلق سخنان صحابه را ردّ می‌کند و در این مورد، از آثار دانشمندان اهل تسنّن، سند می‌آورد. وی با اشاره به اختلافات صحابه بایکدیگر، عدالت مطلق آنان را نمی‌پذیرد و بیان می‌کند که آنها خود درباره خویشان چنین نظری نداشته‌اند.

سخنان طه حسین، احمد امین، ناصرالدین البانی، از دانشمندان معاصر اهل تسنّن، و علامه سیّد محمدحسین طباطبایی از دانشمندان معاصر امامی، پایان‌بخش این گفتار است. این گفتار در نقد دیدگاه‌های آیت‌الله شیخ محمدهادی معرفت در باب حجّیت آراء و اقوال تفسیری صحابه نوشته شده است.

کلید واژه: تفسیر - آراء صحابه / معرفت - محمدهادی / التفسیر

*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مرکزی.

الأثری الجامع - نقد و بررسی / طباطبائی - سید محمدحسین، دیدگاه
تفسیری / حسین - طه، نظر در مورد صحابه / امین - احمد، درباره
صحابه / عدالت صحابه / سند - محمد.

اشاره

این مقاله حاصل درس گفتاری از آیت‌الله شیخ محمدسند در نقد پاره‌ای از مبانی
تفسیری آیت‌الله شیخ محمدهادی معرفت است؛ بدان امید که مجالی دیگر برای
تضارب آراء فراهم آورد. اصل مقاله را محقق فاضل جناب شیخ اسماعیل بحرانی در
اختیار ما نهاد که ضمن تشکر، دوام توفیقات ایشان در خدمت به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام
را از خداوند متعال خواهیم.

شرح حال مختصر آیت‌الله سند در سفینه، شماره ۱۵ آمده است. شرح حال خود
نوشت آیت‌الله معرفت به نقل از «ویژه‌نامه همایش بین‌المللی قرآن کریم و مسائل
جامعه معاصر» (اصفهان: اول تا سوم آذرماه ۱۳۸۵، ص ۵۸-۵۷) در اینجا نقل می‌شود.
«اینجناب محمدهادی معرفت، فرزند علی، متولد سال ۱۳۰۹ در کربلا - عراق، از
سلاله علمی متصل به فقیه بزرگقدر مرحوم شیخ علی بن عبدالعالی میسی، صاحب
رساله میسیه در «صیغ العقود و الایقاعات» می‌باشم. خانواده ما اوائل قرن چهاردهم
قمری، از اصفهان به کربلا مهاجرت نموده که والداینجناب در آن وقت، دارای ۱۰ سال
عمر بوده است که بعدها از علما و خطبای نامی کربلا گردید.

فامیل اصلی ما اشرفی بود؛ مانند دیگر اشرفیها که اکنون در اصفهان و دیگر نقاط
ایران می‌باشند و فامیل معرفت را در کربلا برای پدر اینجناب برگزیدند و بدین لقب
معروف شدیم.

تحصیلات سطح و مقداری از خارج فقه و اصول را در حوزه علمیه کربلا آن
وقت، نزد اساتیدی معروف گذراندم. نخست از والد محترم و مرحوم سید سعید
تنکابنی و شیخ محمد کلباسی و سطوح عالیه را نزد شیخ یوسف خراسانی
بیارجمندی از شاگردان مرحوم نائینی، و حاج آقا میرسید حسن قزوینی از شاگردان



مرحوم آخوند خراسانی گذراندم.

سپس در سال ۱۳۷۹ ق به نجف اشرف منتقل گشته. نزد اساتیدی مانند: سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خوئی، سید علی فانی، شیخ حسین حلی، میرزا باقر زنجان و سپس امام راحل - قدس الله اسرارهم - حضور یافتم و در سال ۱۳۹۱ ق به حوزه علمیه قم وارد شده، از محضر درس مرحوم میرزا هاشم آملی نیز بهره بردم. از همان دوران که در حوزه علمیه کربلا بودم، علاوه بر تحصیل و تدریس به تحقیق پیرامون مسائل اسلامی، به صورت گروهی با جمعی از فضلا اشتغال داشتم. و این شیوه (تحصیل - تدریس - تحقیق) پس از انتقال به نجف اشرف، شدت و جدیت بیشتری مخصوصاً در جنبه تحقیق یافت.

بیشتر علاقه اینجانب از روز نخست، پیرامون فقه و قرآن بود و همچنان ادامه دارد و پا به پای تحقیق پیرامون مسائل قرآنی، در مسائل فقهی مخصوصاً نوآوریهای اندیشه فقهی معاصر [تحقیق] داشته و دارم.

تحقیق پیرامون مسائل قرآنی نیز در نجف اشرف از سال ۱۳۸۰ ق با جمع فضلا شدت یافت و به صورت نوشته‌ها و مقاله‌ها درآمد و تا جلد ۳ التمهید در نجف اشرف انجام گرفته و پس از انتقال به حوزه قم، همچنان ادامه یافت.

انگیزه پرداختن به مسائل قرآنی - علاوه بر عشق و علاقه شخصی - خلایق بود که در مکتب تشیع در زمان معاصر یافتم و برایم ناگوار آمد؛ لذا با تمام توان برای سد این فراغ کوشیدم و - بحمدالله - موفق بوده و امکانات - به یاری خدا - برای فراهم گردیده است؛ لذا هرگونه کوتاهی را برای خود گناه می‌شمرم.

التمهید تا ۶ مجلد به چاپ رسیده و مشغول تدوین جلد ۷ هستم. و دو مجلد درباره التفسیر و المفسرون، و یک جزوه تاریخ قرآن نیز به چاپ رسیده و تاکنون ۵ جلد در معارف قرآنی نوشته که هنوز به چاپ نرسیده است. و لایزال به حکم وظیفه شرعی، در تحقیق پیرامون مسائل قرآنی اشتغال دارم و هرگز احساس خستگی نمی‌کنم؛ بلکه حالت ابتهاج همیشه مرا فراگرفته و این از برکت قرآن مجید است. الحمدلله علی هذا التوفیق و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين»

۱. سخنان آیت الله معرفت در مورد جایگاه صحابه در تفسیر قرآن

۱-۱. صحابه حاملان مسئولیت بزرگ رسالت و علمداران اسلام

آیت الله محمد هادی معرفت در کتاب «التفسیر الاثری الجامع» تحت عنوان «تفسیر در دوره صحابه» می نویسد:

بزرگان صحابه بعد از پیامبر، کسانی بودند که این بار سنگین و والا را برداشتند؛ پرچم اسلام را در اکناف عالم برافراشتند و پیام خدا را با نهایت تلاش و کوشش رساندند.

۱-۲. صحابه درهای علم پیامبر ﷺ بودند که جز از زبان او سخن نمی گفتند.

وی تحت عنوان «تفسیر صحابی در زمینه روای و اعتبار» می نویسد:

ارزش گرانیهای تفسیر صحابی از دو جنبه علمی و عملی است؛ چرا که ایشان درهای دانش علم پیامبر ﷺ و راههای رساننده به اویند. به همین جهت، پیامبر آنها را پرورانید و آگاه ساخت و عمق بخشید که واسطه ای میان او و مردم باشند برای اینکه وقتی به سوی قومشان بازگردند، آنها را هشدار دهند. آنها نیز فقط از طریق منبع وحی امین الهی، مردم را آگاه می کردند و از زبان گویای حق آشکار او سخن می گفتند. (التفسیر الاثری الجامع ۱: ۹۸)

تا آنجا که گوید:

خلاصه آنکه به یقین، ارزش تفسیر صحابه، ناشی از نزدیکی شان به رسول خدا و توجه حضرتش به امر تعلیم و تربیت آنان بوده است. ایشان به لحاظ زمانی، آگاه ترین افراد به شأن نزول قرآن و داناترین افراد به اهداف و مقاصد و نیاتش بوده اند؛ همان گونه که سید ابن طاووس گفته: دانش آنان به نزول قرآن، نزدیک ترین دانش است. (همان: ۱۰۱)

۱-۳. سخن علامه طباطبایی در مورد عدم حجیت قول صحابی

مرحوم معرفت سخن علامه طباطبایی را در پاورقی چنین آورده است: او ذیل آیه [بِالْبَيِّنَاتِ وَالزَّبْرِ...] (سوره نحل: ۱۶ / ۴۴) گوید:

این آیه اشاره به حجّیت سخن پیامبر در تبیین آیات قرآنی دارد و با حدیث ثقلین، اهل بیت پیامبر به او ملحق می‌شوند. و اما بقیّه مردم - خواه از صحابه و تابعین و خواه از علماء باشند - برای بیانات ایشان هیچ حجّیتی وجود ندارد؛ زیرا آیه شمول ندارد و هیچ نصّ معتبری بر حجّیت بیانشان به طور مطلق وجود ندارد. (المیزان: ج ۱۲، ص ۲۷۸)

علامه طباطبایی در کتاب قرآن در اسلام نیز چنین می‌گوید:
سخن پیامبر در تفسیر قرآن - به نصّ آیه شریفه ۴۴ از سوره نحل - حجّیت دارد. همچنین قول عترت پیامبر - به نصّ حدیث ثقلین - حجّت است. اما سخنان صحابه و تابعین - مانند سخنان دیگر مسلمانان - هیچ‌گونه اعتبار و روایی خاصّ ندارد. (قرآن در اسلام: ص ۴۹)

آیت الله معرفت به دنبال سخنان علامه، چنین اضافه می‌کند که «این سخن جدّاً عجیب می‌نماید!» (التفسیر الاثری الجامع: ص ۱۰۱)

۴-۱. اعتراض شدید به علامه طباطبایی

آیت الله معرفت در ردّ سخن علامه طباطبایی آورده است:
از اینجاست که ما موضع‌گیری علامه طباطبایی را شگفت می‌دانیم، زیرا او در اعتبار قول صحابه و تابعین در زمینه تفسیر تردید کرده است؛ از آن روی که دلیل خاصی برای اعتبار آن نمی‌شناسد؛ اما مسئله برخلاف این است. قرآن می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه (۹): ۱۲۲)

«پس چرا از هر جمعی از ایشان کسانی کوچ نمی‌کنند تا در دین، دانشمند شوند و قوم خویش را چون به سویشان باز آیند، بیم کنند؛ باشد که ایشان بترسند.»
آیا این آیه، دلیل بر حجّیت قول صحابه در هشدار و تبیین نسبت به آنچه فهمیده‌اند، نیست؟ آیا مگر انداز همان بیان و اعلام به مبانی شریعت و معالم دین نیست؟ و اگر انداز، حجّت بالغه الهی نباشد، پس وجه هشدار بعد از



بیان چیست؟

مگر نه این است که رسول خدا صحابه را پروراند تا آن پیام را ابلاغ کنند و همان‌گونه که خود تربیت شدند، مردم را تربیت نمایند تا مرجع مردم شوند و مردم از آنان کسب علم کنند و از ایشان بهره‌برداری علمی نمایند؛ همان‌گونه که آیه می‌گوید:

﴿وَكذلك جعلناكم أُمَّةً وسطاً لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيداً﴾ (بقره (۲): ۱۴۳)

«و این چنین شما را گروهی مختار قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.»

مگر نه آن است که پیامبر، ایشان را برای اُمت، پس از خودش مورد اعتماد قرار داد؛ همان‌گونه که خودش برای اصحابش در زمان حیاتش مورد وثوق بود؟ صحابه پیامبر مورد اعتماد نبودند، مگر به سبب آنکه ایشان حاملان علم پیامبر به مردم بودند و پیامبر شریعت خود را به آنها سپرد تا به جهانیان برسانند. (التفسير الاثرى الجامع: ص ۱۰۱)

۱- حجّت قول صحابی به طور مطلق

آیت الله معرفت با استناد به حدیث ضعیفی از کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام می‌گوید:

همه این حدیث درباره درایت و علم و فهم صحابی از مبانی دین است. اگر درباره روایتش بگوییم، از جهت قوّت و اعتبار یقیناً از درایتش کمتر نیست؛ چرا که مسلماً یک شخص راستگو و تصدیق شده، درباره مطلبی که آن را یافته و از آن آگاه شده و حرمتش را پاس داشته سخن گفته است. (التفسير الاثرى الجامع: ص ۱۰۴)

وی بعد از بیان حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام درباره صحابه می‌گوید:

پس صحیح آن است که برای سخن صحابی در تفسیر، اعتبار قائل شویم؛ چه در درایتش و چه در روایتش. زیرا یکی از منابع اصیل در تفسیر، قول صحابی است.



(التفسير الاثرى الجامع: ص ۱۰۵)

۱-۶- دانشهای تابعین امتداد نور رسالت

وی تحت عنوان «تفسیر در دوره تابعین» چنین می گوید:

هنوز دوران صحابه به پایان نرسیده بود که مردانی همچون آنان درخشیدند تا جانشینان صحابه در حمل امانت الهی و ادای رسالت پیامبر در کره زمین باشند. اینان تابعینی بودند که از صحابه به نیکی تبعیت می کردند. ایشان کسانی بودند که روزگار آنان را به تأخیر انداخته بود تا امکان بهره گیری از انوار عهد رسالت را - که با خیر و برکت تابیده بود - برای دیگران فراهم سازند. اینان جانشینانی شدند که به جای بزرگان صحابه قرار گرفتند و در محضر مبارک آنان شاگردی کردند و از علومشان بهره بردند و از پرتو هدایتشان نور کسب کردند. و کسی که در ابتدای نور رسالتی باشد که تمامی زمین را روشن کرده، باید حتماً دوام داشته باشد و جاودان بماند. (التفسير الاثرى الجامع: ص ۱۰۵)

۱-۷- صحابه مانند ستارگان آسمان و چراغهای نور و روشنگران هدایت اند.

وی در جای دیگر گوید:

بزرگان صحابه، به دلیل فراوانی، در سرزمینهای مختلف پراکنده گشتند. هرجا فرود می آمدند یا از هر نقطه ای از نقاط زمین که می گذشتند، همچون ستارگان آسمان، چراغهایی فرا راه تاریکیها و انوار هدایت بودند. آنان بدین وسیله، معالم دین را شکوفا کردند و تعالیم اسلام را انتشار دادند و مفاهیم استوار کتاب و سنت را بین مردم و در سرزمینهای مختلف برافراشتند و پخش کردند. (التفسير الاثرى الجامع: ص ۱۰۶)

۱-۸- بزرگان تابعین، شایستگان حمل سنگینی رسالت اسلام بین مردم در مشرق و مغرب

وی تحت عنوان «بزرگان تابعین» گفته است:

این است مکاتب تفسیری که مردانی دانشمند بزرگ از آن فارغ التحصیل شدند؛ کسانی که همتایان حمل رسالت سنگین اسلام به سوی مردم، در مشرق و مغرب زمین بودند. معالم دین به وسیله ایشان شکوفا شد و احکام شریعت و

مبانی آن در گوشه و کنار کشورهای اسلامی، به دست آنان انتشار یافت. (همان، ص ۱۰۷)



۹-۱- اتباع تابعین، بزرگانی که آسیاب علم در سراسر جهان به گرداگرد وجود آنان می‌چرخید

وی تحت عنوان «اتباع تابعین» گفته است:

اتباع تابعین نیز به ایشان ملحق می‌شوند؛ آنان که بر طریقه آنان مشی کردند و آثار نیکی بر منوال آنان به یادگار گذاشتند. آنها شمار بسیاری از عالمان والا مقامی هستند که در اطراف و اکناف زمین، آسیاب علم بر مدار آنان می‌چرخد و آفاق از آوازه‌ی آنان پرگشته است. ایشان پیشوایان علم و محل رجوع مردم گشتند و جویندگان علم و فضیلت از هر ناحیه‌ای به سوی آنان می‌شتافتند. (التفسیر الاثری الجامع: ص ۱۱۲)

۲. پاسخ به برخی موارد نادرست

می‌بینید که آیت الله معرفت در عصمت صحابه چه سخنانی گفته است. براساس کلام وی، «آنها مردم را فقط به منبع وحی امین الاهی می‌رسانند، فقط از زبان گویای حق آشکار او سخن می‌گفتند، حجّیت سخنان آنان مانند حجّیت اهل البیت او یا حتی بالاتر از آنهاست. وی اینان (صحابه) را رساننده امانت شریعت به سوی مردم شناسانده است؛ در حالی که هیچ کدام از علمای شیعه در طول چهارده قرن گذشته، چنین توصیفاتی از صحابه نکرده است.

قبل از آن که نقد سخنان وی را آغاز کنیم، می‌گوییم: اگر مقصود او از این سخنان که «صحابه نجوم آسمان و راهنمایان هدایت‌اند...» حجّیت آنان است، باید بگوییم که حجّیت آنها مانند بقیّه راویان است. باید دانست که این صفات - که صحابه درهای علم پیامبر هستند و مردم را فقط به وحی مطمئن الاهی می‌رسانند - بر حجّیت راوی منطبق نیست و بر آنان دلالت نمی‌کند. اگر مراد از حجّیت صحابه، مانند حجّیت فقهاء و مجتهدان است - همان‌گونه که از آیه «نفر» برمی‌آید - حجّیت فتوای فقیه و مجتهد بر بقیّه فقهاء و مجتهدان، شامل بقیّه فقهاء و مجتهدان از

نسلهای امت نمی شود؛ بلکه شامل عوام امت در بقیه زمانها نیز نمی گردد؛ زیرا برای حجّیت فقیهان و مجتهدان، زنده بودن آنان شرط است و هیچ گاه فتوای مجتهد مرده حجّیت ندارد؛ علاوه بر اینکه در حجّیت فتوای فقهاء و مجتهدان، اعلمیّت شرط است. حدّاکثر چیزی که درباره ی آنان می توان گفت، آن است که برخی از آنان فقیهانی بودند که فقاہت را به افرادی فقیه تر از خود انتقال داده اند؛ در حالی که می دانیم بعضی از صحابه حتّی معنای واژه ی «ابّ» را در قرآن نمی دانستند و درباره ی یکی از آنان نقل شده که گفته است: «حتّی زنان خانه نشین نیز از او فقیه تر هستند.» به مطالب فوق باید افزود که صحابی باید عدالت داشته باشد. چگونه می توان عدالت را برای کسانی پذیرفت که میثاق بیعت غدیر را شکستند و کتاب الاهی را پشت سر خویش افکندند؟

۳. ملاحظاتی در باب برخی سخنان آیت الله معرفت

وی درباره ی تفسیر صحابی در زمینه روایی و اعتبار سخن می گوید. (ارزش گرانبهای تفسیر صحابی از دو جنبه علمی و عملی است... بند ۱-۲)
این سخنان از چند وجه، ناروا و باطل است:

۱-۳- وی صحابه را «درهای علم پیامبر و راههای رساننده ی به او» می داند. این سخن مخالف کلام رسول گرامی است که باب علم خود را در علی بن ابی طالب (علیه السلام) منحصر نموده و این سخن مشهور را بیان داشته است که: «أنا مدينة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأتني من بابي» (من شهر علمم و علی در آن است، پس هرکس علم می خواهد، باید از در آن وارد شود). این حدیث را حاکم نیشابوری از طرق گوناگونی نقل کرده و آن را حدیثی صحیح دانسته است. (المستدرک: ج ۳، ص ۱۲۷ و ۱۲۶)

متّقی هندی نیز آن را نقل کرده و او نیز بر صحّت و درستی آن شهادت داده است. (کنز العمال: ج ۱۳، ص ۱۴۹. نیز بنگرید به روایت: الف- طبرانی در المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۵۵؛ ب- خطیب در تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۸۱؛ ج ۴، ص ۳۴۸؛ ج ۷، ص ۱۷۲؛ ج ۱۱، ص ۲۰۴؛ ج -

جابرالله زمخشري در كتاب الفائق فى غريب الحديث، ج ۲، ص ۱۶؛ د - جلال الدين سيوطى در الجامع الصغير، ج ۱، ص ۴۱۵؛ ج ۳، ص ۶۰ همچنين در كتاب تاريخ الخلفاء خود ص ۱۷۰؛ ه - المناوى در فيض القدير، شرح الجامع الصغير ج ۱، ص ۴۹؛ و - ابن عبد البر در كتاب الاستيعاب ج ۳، ص ۱۱۰۲؛ ز - المزي در تهذيب الكمال، ج ۲۰، ص ۴۸۵؛ ح - سهرى در تاريخ جرجان: ۲۴؛ ط - الذهبى در تذكرة الحفاظ: ج ۴، ص ۲۸؛ ي - الهيثمى در مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۱۱۴؛ يا - العينى در عمدة القارى: ج ۷، ص ۶۳۱؛ يب - ابن اثير در جامع الاصول: ج ۸، ص ۶۵۷ شماره ۱ ۶۵۰ و أسد الغابة: ج ۴، ص ۲۲)

همچنین آیه: ﴿لَنَجْعَلَ لَكَ مَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أذنٌ وَاعِيَةً﴾ (الحاقه (۶۹): ۱۲) (تا قرار دهیم این را برای شما پندی و این را گوش یاد دارنده در خود می‌سپارد.) درباره‌ی علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است؛ همان‌گونه که طبری، سیوطی، قرطبی و دیگران آورده‌اند. (جامع البیان: ج ۲۹، ص ۶۹، ح ۲۶۹۵۵؛ الدر المنثور: ج ۶، ص ۲۶۰ (از سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر و ابن حاتم و ابن مردویه از مکحول)، تفسیر قرطبی: ج ۱۸، ص ۲۶۴؛ تفسیر رازی: ج ۳، ص ۱۰۷؛ تفسیر ابن‌کثیر: ج ۴، ص ۴۱۳؛ روح المعانی: ج ۲۹، ص ۳)

روشن است که بزرگان صحابه از حضرت علی (علیه السلام) پرسیده‌اند، به او رجوع کرده‌اند، در حالی که به هیچ یک از صحابه چنین رجوعی نداشته‌اند؛ چنان که نووی به آن تصریح نموده است. نووی گوید: «سؤال بزرگان صحابه و مراجعه آنها به فتاوی و سخنانش در موارد بسیار و مسائل پیچیده مشهور است.» (تهذیب الأسماء و اللغات: ج ۱، ص ۳۱۷)



هیچ یک از صحابه غیر از حضرت علی علیه السلام جرئت نکرده است که بگوید از من پرسید؛ همان طور که در روایت سعید بن المسیب آمده است: «لم یکن أحد من الصحابة یقول سلونی الا علی بن ابی طالب» (فضائل الصحابة احمد بن حنبل: ۶۴۶/۲ به تحقیق ط. وصی الله؛ أسد الغابة: ۲۲/۴؛ تاریخ شهر دمشق: ۳۹۹/۴۲؛ تاریخ الخلفاء سیوطی: ۱۳۵؛ تهذیب الاسماء و اللغات: ۳۱۷/۱) (هیچ یک از صحابه نبوده که بگوید هر چه می خواهید از من پرسید جز علی بن ابی طالب). حاکم روایت کرده که عامر بن واثله گفت: «سمعتُ علیاً رضی الله عنه قام، فقال: سلونی قبل أن تفقدونی ولن تستلوا بعدی مثلی.» حاکم افزاید: «هذا حدیثٌ صحیحٌ عالٍ.» (المستدرک: ۳۵۳/۲ به تحقیق مرعشلی، ۳۸۳/۲ به تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا؛ السنن الواردة فی الفتن ابن عمرو عثمان بن سعید مقرئ (متوفی ۴۴۴): ۴/۸۳۸ و ۶/۱۱۹۶؛ تهذیب الکمال: ۱۷/۳۳۵؛ تاریخ دمشق: ۴۲/۴۰۰ و ۳۹۷) ابن عباس گفت: به علی رضی الله عنه دهم علم داده شده و سوگند به خدا در یک دهم باقیمانده نیز، او با ایشان شریک است. (الاستیعاب: ۳/۱۱۰۴؛ تهذیب الاسماء و اللغات: ۳۱۷/۱؛ أسد الغابة: ۴/۲۲؛ تفسیر ثعالبی: ۱/۵۲)

ابن عباس گفت: هنگامی که برای ما چیزی به نقل از علی ثابت می شود، از سخن او به دیگری عدول نمی کنیم. (الاستیعاب: ۳/۱۱۰۴؛ أسد الغابة: ۴/۲۲؛ تهذیب الاسماء و اللغات: ۱/۳۴۶ - ۳۴۴؛ دارالکتب العلمیة - بیروت، ط دارالفکر: ۳۱۷/۱)

عایشه گفت: علی داناترین مردم به سنت پیامبر است. (الریاض النضرة: ۲/۱۹۳)

۲-۳. آیت الله معرفت درباره صحابه گوید: «پیامبر خدا آنان را پرورانید و آگاه نمود و به ایشان فقاہت داد تا واسطه میان او و مردم باشند.» (بند ۱-۲) این سخن بدون دلیل است که بارها در کتابش می گوید. این سخن مخالف است با واقعیتی که از برخی صحابه نقل شده که عدم اعتنای آنها به احادیث پیامبر و سخنان او را می رساند؛ بلکه حتی تدوین حدیث رسول خدا را بازداشتند، همان گونه که احمد بن حنبل از قول عبدالله بن عمر نقل کرده که گفته است: «قریش جلوی نگارش حدیث پیامبر را گرفتند.» (نک: منع تدوین حدیث)

برخی صحابه به جای اشتغال به حدیث، به امور دنیای پست و فانی روی آوردند. تصریح علمای بزرگ اهل سنت، نشان می‌دهد که صحابه نسبت به سنت جهل داشته‌اند. اینک ما برخی از روایات اهل سنت را در این مورد - که در نظر آنان صحیح است - نقل می‌کنیم:

الف - اشتغال صحابه به دنیای فانی و منصرف شدن آنان از حدیث پیامبرشان:

بخاری به اسناد خود روایت کرده که ابوهریره گفت: برادران مهاجر ما در بازار، به معامله مشغول بودند و برادران انصاری ما سرگرم اموالشان بودند. اما ابوهریره پیامبر را ملزم می‌ساخت تا او را با خوراکی اندک سیر کند و آنچه را آنان آماده نمی‌کردند، به جای آنان آماده می‌کرد و آنچه را آنان نگاه نمی‌داشتند (حدیث) حفظ می‌نمود. (صحیح بخاری، ج ۱ / ص ۳۷؛ ج ۳ / ص ۲؛ ج ۳ / ص ۷۴؛ ج ۸ / ص ۱۵۸؛ صحیح مسلم ج ۷ / ص ۱۶۶)

ب - توجه عایشه به آینه و سرمه‌دان بیش از توجه وی به احادیث بود.

حاکم نیشابوری از خالد بن سعید بن عمرو بن سعید بن العاص، از پدرش، از عایشه نقل کرده که روزی عایشه ابوهریره را فراخواند و به وی گفت: ای ابوهریره! این احادیث چیست؟ به ما خبر رسیده که تو اینها را از پیامبر ﷺ نقل می‌کنی. مگر تو چیزی شنیده‌ای که ما نشنیده‌ایم و چیزی دیده‌ای که ما ندیده‌ایم؟! وی گفت: مادر! مگر نه این است که آینه و سرمه‌دان و آرایش، تو را از رسول خدا باز می‌داشت؛ در حالی که هیچ چیز مرا از او باز نمی‌داشت.

حاکم افزاید: «این حدیثی است با اسناد صحیح؛ گرچه بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند.» ذهبی نیز با این نظر موافق است. (المستدرک ج ۳ / ص ۵۰۹؛ المحدث الفاصل رامهرمزی / ص ۵۵۵)

ذهبی روایت کرده که عایشه گفت: ابوهریره! از پیامبر خدا احادیث زیادی نقل کرده‌ای. ابوهریره پاسخ داد: به خدا سوگند، چنین است. مادر جان! چون آینه و

سرمه‌دان و آرایش مرا از او باز نمی‌داشت. عایشه پاسخ داد: شاید چنین باشد. (سیر اعلام النبلاء ج ۲ / ص ۶۰۴. محقق کتاب گفته: تمامی رجال این حدیث، ثقه هستند.)

ج - نشنیدن مستقیم حدیث از شخص پیامبر ﷺ

چنین نبود که صحابه هر حدیثی را که از رسول خدا نقل می‌کردند، خود مستقیماً آنها را از ایشان شنیده باشند؛ بلکه آن را از صحابه دیگری می‌شنیدند و آن‌گاه آن را به پیامبر خدا نسبت می‌دادند. طبرانی و دیگران روایت کرده‌اند که حمید گفت: ما همراه انس بن مالک بودیم. وی گفت: سوگند به خدا تمام مطالبی که ما از رسول خدا برای شما حدیث می‌گوییم، خود از او نشنیده‌ایم؛ اما به همدیگر دروغ نمی‌گفتیم. این حدیث را طبرانی در کتاب «معجم کبیر» نقل کرده و گفته است: رجال این حدیث صحیح هستند. (المعجم الکبیر، ج ۱ / ص ۲۴۶؛ مجمع الزوائد، ج ۱ / ص ۱۵۳؛ الکفایة الخطیب ص ۴۲۴)

براء گوید: «هر حدیثی را که ما از رسول خدا می‌شنیدیم، اصحابش برایمان نقل می‌کردند؛ زیرا شتر چرانی ما را از حضرتش باز می‌داشت.» این حدیث را احمد نقل کرده و گفته است: رجالش افرادی مورد اعتماد هستند. (مجمع الزوائد ج ۱ / ص ۱۵۳) حاکم از براء نقل کرده که گفت: «چنین نبود که فرد فرد ما، حدیث پیامبر را مستقیماً بشنود؛ چرا که زمین و کار داشتیم. اما مانند بقیه مردم که در آن روز دروغ نمی‌گفتند، شخص غائب از شاهد، حدیث نقل می‌کرد.» حاکم نیشابوری گفته: این حدیث با مبانی بخاری و مسلم صحیح است؛ گرچه آن دو این را نقل نکردند. ذهبی نیز این مطلب را اقرار نموده است. (المستدرک، ج ۱ / ص ۱۲۷، الکفایة خطیب، ص ۴۲۴) تمامی این کارها تدلیس در حدیث است. خود به دروغ بودن این‌گونه سخنان شهادت داده‌اند؛ همان‌گونه که شافعی از شعبه بن حجاج نقل کرده که گفت: تدلیس برادر دروغ است. همچنین غندر از او نقل کرده که تدلیس در حدیث، از زنا بدتر است. (الکفایة فی علم الدراية، ص ۳۹۳ با تحقیق احمد عمر هاشم؛ فتح المغیث، سخاوی، ج ۱ / ص

افزون بر اینها، احادیثی است که وضع کرده‌اند؛ مانند این حدیث: **إِنَّا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ وَ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ**: ما گروه انبیاء میراث باقی نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است. مگر نه آن است که بیعت روز غدیر و آیه ولایت و آیه ذی القربی درباره‌ی «فیء»، برای آنان و از آنان است؟ و مگر نه آن است که پیامبر در حدیث ثقلین دستور به پیوند و تمسک به آنان داده که هرگز گمراه نمی‌شوند و اینکه دیگران نباید بر آنان پیشی بگیرند؛ زیرا اهل بیت او از تمامی آنان داناترند؟ و آیا غیر از این است که خدای متعال از تمامی جفاهای آنان قبل از رحلت پیامبر به ایشان خبر داده بود که **﴿ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ ﴾** (آل عمران (۳) / ۱۴۴) **﴿ مُحَمَّدٌ ﷺ نَبِيٌّ مِثْلُ نَبِيِّيْنَ كَانَتْ مِنْ قَبْلِهِ رُسُلٌ مِمَّنْ مَكَرُوا فِي الْأَمْثَلِ فَتَقَاتِلْهُمْ يَتُوبُوا ﴾** (آل عمران (۳) / ۱۴۵) نیست مگر پیامبری که پیش از او پیامبرانی گذشته بودند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته خود بازمی‌گردید؟

این موارد سبب می‌شود که تمامی احادیث آنان، از حجّیت بیفتد؛ زیرا هر کلامی که بدین طریق به دست ما برسد، در آن تردید می‌کنیم؛ از آن رو که نتیجه تابع اخس مقدمات است.

در تأیید این مدّعا، باید به مواردی اشاره شود که دروغ بستن صحابه بر رسول خدا را می‌رساند. حضرت علی **عليه السلام** در این باره، فرمود: **وَقَدْ كُذِّبَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَهْدِهِ، حَتَّى قَامَ خُطِيبًا فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَّابَةُ، فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ عَلَى النَّارِ ثُمَّ كُذِّبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ**: در زمان رسول خدا **ﷺ** دروغگویان سخنانی به ایشان نسبت دادند تا اینکه روزی به خطابه برخاست و چنین فرمود: ای مردم! دروغ‌زنان بر من فراوان گشته‌اند. هر کس به من، از روی عمد، دروغ بزند، باید جایگاهش را از آتش دوزخ آماده سازد. سپس بعد از او نیز بر حضرتش دروغ زدند. (کافی، ج ۱ / ص ۶۲)

اهل تسنّن نیز در کتابهای صحیح خود، از ابوهریره نقل کرده‌اند که پیامبر فرمود: هر که بر من تعمداً دروغ بزند، جایگاهش را از آتش برگرفته است. (صحیح بخاری، ج ۱

ص ۳۶) مشابه همین حدیث از مغیره، (صحیح بخاری، ج ۲ / ص ۷۹) و از عبدالله بن عمر روایت (همان، ج ۴ / ص ۱۴۵) شده و مسلم نیز در صحیح خود، مواردی را نقل کرده است. (صحیح مسلم، ج ۱ / ص ۸؛ ج ۸ / ص ۲۲۹ و...)

این روایت نزد آنان از متواترات به شمار می آید؛ همان گونه که کتانی بدان تصریح کرده و گفته است: «در کتاب مسلم الثبوت فی اصول الفقه، از شیخ محب الله بن عبدالشکور درباره حدیث متواتر، این سخن آمده است: «گفته اند که حدیث متواتر یافت نمی شود»؛ ولی ابن صلاح گفته «مگر اینکه ادعا شود حدیث «مَنْ كَذَبَ عَلِيَّ مُتَعَمِّدًا...» متواتر است؛ زیرا راویان آن بیش از ۱۰۰ صحابی هستند که داخل این صحابیان، عشره مبشره نیز حضور دارند.» (نظم المتناثر من الحديث المتواتر، شیخ محمد جعفر کتانی، ص ۱۹)

د - عمر اعتراف می کند که اشتغال در بازار، او را از حدیث پیامبر باز داشته است.

بخاری از عبید بن عمیر روایت کرده که ابوموسی اشعری از عمر بن خطاب اجازه خواست، ولی به او اجازه نداد، گویا که سرگرم بود. ابوموسی بازگشت. عمر از کار فارغ شد و گفت: آیا صدای عبدالله بن قیس (ابوموسی) را نشنیدی؟ به او اجازه دهید، گفتند: او بازگشته است. او را فراخواند. وی [در توجیه رفتن خود] گفت: چنین به ما دستور داده اند (یعنی پیامبر به ما این گونه آموخته است). عمر گفت: برای من دلیل و بینه ای بیاور. وی به مجلس انصار رفت و از ایشان پرسید. آنها گفتند: بر این مطلب فقط کوچک ترین فرد ما شهادت می دهد (یعنی ابوسعید خدری). پس نزد ابوسعید خدری رفت. عمر گفت: مواردی از امر رسول خدا بر من مخفی مانده است و معامله در بازارها مرا به خود مشغول داشت. مقصودش تجارت بود. (صحیح بخاری، ج ۳ / ص ۶؛ ج ۲ / ص ۷۲۷)

در روایت مسلم آمده که ابوموسی گفت: اجازه گرفتم؛ همان طور که از رسول خدا شنیدم. عمر در پاسخ گفت: من پشت و شکمت را پاره می کنم مگر اینکه کسی

را بیاوری که در این دعوی، به نفع تو شهادت دهد. (صحیح مسلم، ج ۶ / ص ۱۷۸؛ ج ۴ / ص ۳۶۱)

ابن حجر گفته است: در روایت ابی نضرة در قسمت آخر این خبر دارد که عمر گفت: اگر شاهی دالّ بر اینکه این سخن را از پیامبر شنیده‌ای بیاوری، من تو را مایه عبرت دیگران قرار می‌دهم. (فتح الباری، ج ۱۱ / ص ۲۳)

هـ- عدم قبول صحابه در مورد شنیدن روایات پیامبر از اقران خود

در روایت بخاری و مسلم گذشت که عمر بن خطاب سخن ابوموسی اشعری از پیامبر را قبول ننمود به اینکه او تا سه بار اجازه خواستن را جایز دانسته است؛ تا اینکه بیّنه و شاهی آورد. در نتیجه، از تهدید خلیفه نجات یافت؛ به گونه‌ای که ابی‌بن کعب گفت: ای پسر خطاب! تو نباید برای اصحاب رسول خدا مایه عذاب باشی. عمر پاسخ داد: سبحان الله، من چیزی شنیدم که دوست داشتم یقین پیدا کنم. (صحیح مسلم، ج ۶ / ص ۱۷۹؛ فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۳ / ص ۲۲۸)

و- سوگند دادن علی بن ابی طالب به راویان حدیث پیامبر

ابوداود در سنن به اسناد خود از اسماء بن حکم فزاری نقل کرده که او گفت: از علی - رضی الله عنه - شنیدم که می‌گفت: من کسی بودم که وقتی از رسول خدا حدیثی می‌شنیدم، اگر خدا می‌خواست که از آن سود ببرم، سود می‌بردم. و هنگامی که یکی از اصحاب پیامبر برایم حدیث می‌گفت، من او را سوگند می‌دادم که اگر قسم می‌خورد، حدیثش را از او باور می‌کردم... (سنن ابی داود، ج ۱ / ص ۳۴۰؛ سنن ترمذی، ج ۱ / ص ۲۵۳؛ ج ۴ / ص ۲۹۶؛ سنن کبری نسائی ج ۶ / ص ۱۱۰، ۳۱۵؛ مسند ابی یعلی ج ۱ / ص ۲۳؛ صحیح ابن حبان ج ۲ / ص ۳۹۰ موارد الظمان هیثمی ص ۶۰۸، معانی القرآن نحاس، ج ۱؛ تهذیب الکمال: ۲ / ۵۳۳؛ سیر أعلام النبلاء: ۱ / ۷۳؛ تهذیب التهذیب: ۱ / ۲۳۴)

نکته: احمد بن حنبل و جمعی از محدّثان اهل تسنّن، این حدیث را از اسماء بن حکم فزاری روایت کردند؛ امّا جمله آخر آن را - که «اذا حدّثني أحد من أصحابه



استخلفته» بود - به این جمله تغییر دادند: «إذا حدثني غيره استخلفته». این تغییر و تحریف برای آن بود که مبادا جایگاه صحابه خدشه دار شود. (مسند احمد: ۱ / ۲، ۱۰؛ سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۴۶، ۴ / ۲۹۶؛ مسند ابی داود طیالسی: ۲؛ مسند حمیدی: ۱ / ۲، ۴؛ المصنف ابن ابی شیبہ کوفی: ۲ / ۲۸۰؛ تأویل مختلف الحديث ابن قتیبه: ۴۲؛ المعجم الاوسط طبرانی: ۱ / ۱۸۵؛ معرفة علوم الحديث حاکم: ۲؛ جامع البیان ابن جریر طبری: ۴ / ۱۲۸؛ اسد الغابة: ۳ / ۲۲۳؛ المبسوط سرخسی: ۱۰ / ۱۶۷؛ تفسیر ابن کثیر: ۱ / ۴۱۵، ۲ / ۴۷۸)

این حدیث می‌رساند که حضرت علی عليه السلام اعتقادی به وثاقت و درستی سخنان صحابه نداشته و اصل نزد وی عدم اعتماد به آنها بود؛ مگر اینکه راوی حدیث، افرادی همچون سلمان، ابوذر، عمار و مقداد باشند. از دیگر صحابه نیز نقل شده که هرگاه اخباری بر آنان از ناحیه پیامبر نقل می‌شد، آنان مبنا را بر عدم پذیرش آن راوی می‌گذاشتند. این روش همگی آنان بوده و اگر کسی به خلاف این روش عمل می‌کرد، این مخالفت او برای ما نقل می‌شد. پس عدم نقل مخالفت، دلیل بر آن است که همگی صحابه در مورد نقل حدیث یکدیگر از پیامبر به استحلاف (سوگند دادن) عمل می‌کردند. (الكفاية في علم الرواية: ۱۰۵)

۳-۳- آیت الله معرفت گوید:

صحابه فقط مردم را از طریق منبع وحی امین الهی آگاه می‌کردند و فقط از زبان گویا به حق آشکار، سخن می‌گفتند. (بند ۱-۲)

نیز گوید:

بزرگان صحابه در سرزمینهای مختلف پراکنده گشتند، همچون ستارگان آسمان و چراغهایی فرا راه تاریکیها شده و انوار هدایت گشتند. (بند ۱-۷)

وی در مورد صحابه ادامه داده که «مسلماً شخصی راستگو و تصدیق شده، درباره مطلبی که آن را دریافته و از آن آگاه شده و حرمتش را پاس داشته سخن گفته است.» (بند ۱-۵)

همچنین گفته است:



کلام صحیح آن است که برای سخن صحابی در تفسیر، اعتبار قائل شویم، چه در درایت او و چه در روایت او؛ زیرا یکی از منابع اصیل در تفسیر، سخن صحابه است. (بند ۵۱)

در نقد این سخنان باید گفت:

الف) این سخنان، عیناً اعتقاد اهل سنت است که اهل بیت پیامبر را رد می‌کنند؛ آن اهل بیتی که خداوند، هرگونه پلیدی را از آنان برداشته و آنان را طبق مفاد حدیث ثقلین، عدل قرآن شمرده است.

عقیده اهل تسنن، این است که حجّیت صحابه همچون حجّیت معصومین است. البتّه این سخن را تحت پوشش «عدالت صحابه» مطرح می‌کنند و می‌گویند: «همگی صحابه عادل‌اند و هیچ‌گونه جرح و قدحی بر آنان وارد نیست». همان‌گونه که ابن اثیر بدان تصریح کرده است. (اسدالغابة فی معرفة الصحابه، ج ۱ / ص ۳)

نیز حکم کرده‌اند که: «عدالت همگی صحابه طبق اجماع اهل حق از مسلمین - یعنی اهل سنت و جماعت - ثابت است»؛ همان‌گونه که ابن عبدالبر بدان اشاره می‌کند. (الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۱ / ص ۸ در چاپ جدید به تحقیق شیخ علی محمد معوض و شیخ احمد عادل عبدالموجود، ج ۱ / ص ۱۲۹)

این سخن بدان جهت است که نزد اهل سنت، اخذ معارف دینی اختصاص به صحابه دارد. در نظر آنان، کسی که نسبت به جرح یکی از صحابه اقدام کند، مانند آن است که کتاب و سنت را باطل می‌داند. آنان فردی را که در مورد صحابه مناقشه کند، کافر قلمداد می‌کنند. ابوزرعه به این مطلب تصریح می‌کند و می‌گوید: «اگر دیدی شخصی یکی از اصحاب رسول خدا را به نقصان نسبت می‌دهد، بدان که او کافر است؛ زیرا رسول خدا نزد ما حق است و قرآن حق است و کسانی که قرآن و سنت را به ما رسانده‌اند، اصحاب رسول خدا هستند. و آنان که می‌خواهند این آگاهی و علم ما را زیر سؤال ببرند، قصد ابطال کتاب و سنت را دارند و مناقشه در خود ایشان شایسته است و آنان زندیق (خارج از دین) به حساب می‌آیند.» (الکفایة

فی علم الدراية، ص ۲۷)

شکّی نیست که این سخنان با کتاب خدا مخالف است؛ آنجا که به تعدادی از صحابه خدشه وارد کرده و آنان را به بازگشت به دوره جاهلی و فرار از پیش روی در جنگ‌های صدر اسلام توصیف نموده است. همه اینها می‌رساند که در دل‌های بعضی از صحابه، بیماری و نفاق وجود داشته است. این مطلب در مورد بعضی از صحابه حتّی به ابتدای بعثت پیامبر بازمی‌گردد که برای نمونه، می‌توان به سوره مدّثر مراجعه کرد.

عقیده عدالت صحابه با سنت پیامبر نیز مخالفت دارد. برای نمونه می‌توان به حدیث «حوض» و احادیث «فتن» استدلال نمود. این‌گونه از روایات را روایانی مثل بخاری و مسلم در کتابهای خویش روایت نموده‌اند. این سخنان با ضرورت عقاید امامیه نیز تعارض آشکار دارد. به علاوه، واقعیت تاریخ صدر اسلام این اعتماد مطلق بر صحابه را روا نمی‌دارد. در پاسخ به این سخنان، کافی است که به مطالبی از سعدالدین تفتازانی^۱ درباره صحابه اشاره کنیم:

جنگها و مشاجراتی که بین صحابه روی داد، بنابر آنچه در کتابهای تاریخی نقل شده و از زبان افراد ثقه ذکر گردیده، می‌رساند که بعضی از آنان از طریق حق منحرف گشته و به حدّ ظلم و فسق رسیده‌اند. و علّت آن، کینه، عناد، حسادت، دشمنی، طلب حکومت و ریاست بود. (شرح المقاصد: ج ۵ / ص ۳۱۰)

۱. سعدالدین تفتازانی از علمای بزرگ اهل سنت متوفی ۷۹۱ ه.ق است که ابن حجر درباره وی گفته است: «در بسیاری از علوم بردیگران تقدّم یافت، در بین آنان مشهور شد و آوازه‌اش بلندگشت و مردم از تألیفاتش سود بردند... در مشرق اسلامی شناخت علوم به او منتهی می‌شود. در سال ۷۹۱ در سمرقند وفات یافت.» (بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة: ج ۲ / ص ۲۸۵، الدرر الكامنة: ج ۴ / ص ۳۵۰؛ الشذرات الذهب: ج ۶ / ص ۳۱۹؛ البدر الطالع: ج ۲ / ص ۳۰۳)

البیان سرکیس درباره وی گفته است: «وی از مفاخر زمان خود بود که چشمها مانند او را در میان بزرگان و شخصیتها ندیده بودند. وی استاد مطلق و شخصی بود که همگان بر بزرگی‌اش اتفاق داشتند. تألیفاتش در نقاط مختلف زمین مشهور متداول بود... ریاست فرقه حنفیه در زمانش منحصر به او بود.»

تفتازانی می‌افزاید:

چنین نیست که هرکسی که پیامبر را ملاقات کرده باشد، بتوان او را به خیر نسبت داد. البته دانشمندان به خاطر حسن ظنی که نسبت به اصحاب رسول خدا داشتند، برای کارهای آنان محملهایی تراشیدند و تأویلاتی ساختند که به خود آنان شایسته است. و معتقد شدند که آنان از نسبت گمراهی و فسق برکنارند. این توجیه آنان در حق صحابه، برای پاسداشت اعتقادات مسلمین از لغزش و گمراهی درباره بزرگان صحابه بود؛ به ویژه مهاجرین و انصار و کسانی که خداوند، آنان را به ثواب خود در بهشت، بشارت داده بود. (شرح المقاصد: ج ۵ / ص ۳۱۰)

شبیه به این عبارات را ابن حزم اندلسی^۱ می‌گوید:

محال است که پیامبر دستور به پیروی از تمام صحابه داده باشد؛ چرا که برخی از آنان امری را حلال می‌شمردند و برخی دیگر همان امر را حرام می‌دانستند... صحابه در عصر پیامبر، آراء و اندیشه‌های خود را می‌گفتند. این سخنان به گوش پیامبر می‌رسید. حضرتش شخصی را که درست گفته بود، تصدیق می‌کرد و گوینده نادرست را تخطئه می‌نمود. این مطلب بعد از رحلت ایشان بیشتر و بیشتر شد... وی سپس موارد متعددی از فتاوی صحابه را که پیامبر انکار نموده، آورده است. (الإحكام في اصول الأحكام (با تحقیق احمد شاکر): ج ۶ / ص ۸۱۰؛

۱. ابن حزم (متوفی ۴۵۶ ه.ق): ذهبی وی را مؤثق دانسته و چنین گفته است: «ابن حزم، پیشوای یکتا، مطلع در تمام فنون و معارف... هوشی سرشار و ذهنی سیال داشت. کتابهای نفیس زیادی نگاشت... در علوم اسلامی سرچشمه و منشأ بود. در نقل احادیث تبخر داشت و بی‌نظیر بود.» (سیر اعلام النبلاء: ج ۱۸ / ص ۱۸۴) ابن خلدون درباره وی شهادت به صدق و امانت و دیانت و بزرگی و آقایی داده است. (العبر: ج ۳ / ص ۲۳۹) شیخ عزالدین بن عبدالسلام درباره وی گفته است: «وی یکی از مجتهدان بود، که من در کتابهای علمای اسلام درباره مسائل علمی کتابی همچون کتاب المحلّی ابن حزم ندیده‌ام.» ذهبی بعد از نقل این مطلب گفته است: «شیخ عزالدین درباره او راست می‌گوید.» (سیر اعلام النبلاء: ج ۱۸ / ص ۱۹۳) شبیه به این عبارات از سیوطی نیز نقل شده است (طبقات الحفاظ: ص ۴۳۶) زرکلی درباره ابن حزم گفته: «دانشمند اندلس در زمانش و یکی از بزرگان اسلام به شمار می‌رفت. مردم بسیاری در اندلس از طریقه و روش او پیروی می‌کردند که به آنان «حزمیة» گفته می‌شد. (الاعلام، ج ۴ / ص ۲۵۴)



همچنین ج ۵ / ۶۴۲ و ج ۶ / ۸۰۶، ۸۱۳، ۸۱۶)

ب) آیه الله معرفت گوید:

ارزش تفسیر صحابه ناشی از آن است که آنها به رسول خدا نزدیک بودند. آنان محلّ توجه ایشان در امر تعلیم و تربیتش بودند و به لحاظ زمانی، نزدیکترین افراد به موارد نزول قرآن بوده و داناترین افراد به اهداف و مقاصد و نیاتش بوده‌اند. (بند ۲-۱)

در پاسخ باید گفت:

قرآن امّ الکتاب و لوح محفوظ است و کتابی است پنهان همچون درّ در صدف که جز افراد مطهر، کسی نمی‌تواند آن را دریابد و کتاب مبین است که هر چیزی را روشن می‌کند و دارای لوح محو و اثبات است. البته تمام این مراتب و مقامات، در این مصحفی که مابین دو جلد است، وجود ندارد که در دسترس همگان باشد؛ بلکه آنها الواحی مخصوص و ملکوتی هستند که اختصاص به صاحبان آیه تطهیر دارد؛ بزرگ مردانی آسمانی که هر سال در شب قدر، تأویل آیات بر آنان فرود می‌آید و با آن می‌توانند هر مشکلی را حل و رفع نمایند. این شأن فقط مخصوص اهل بیت علیهم‌السلام است و بس. این معرفت هیچ‌گاه برای صحابه پیدا نخواهد شد؛ چرا که خدای متعال آنان را وارث تکوینی آیات ملکوتی خود قرار نداده است. برخی از برجستگان اهل سنت نیز ذکر کرده‌اند که این سخن همان تعبیر مسیحیان در حقّ اسقفهایشان می‌باشد. ابن حزم گوید:

برخی گفته‌اند: صحابه چون شاهد وحی بودند، پس نسبت به آن، از دیگران داناترند. لازمه این اعتقاد ایشان، آن است که بگوییم تابعان نیز صحابه را درک کردند و از دیگران نسبت به ایشان داناترند. در این صورت، تقلید از تابعین واجب می‌شود. و به همین ترتیب، نسل به نسل تا به زمان ما می‌رسد و بر ما تقلید از این مجموعه واجب می‌شود؛ در حالی که این نکته، ویژگی مسیحیان در تبعیت از اسقفهایشان است؛ اما دین ما این خصوصیت را ندارد. و حمد و ستایش مخصوص خداوند جهانیان است. (الإحکام فی اصول الأحکام: ج ۶ / ص



ج) خود صحابه چنین مقاماتی را - که آیت الله معرفت و برخی افراد افراطی از اهل سنت برایشان اثبات می کنند - برای خود قبول ندارند. دکتر طه حسین^۱ در این باره چنین می گوید:

ما نباید اصحاب پیامبر را آن گونه ببینیم که خودشان، خویش را آن گونه نمی دیدند. آنان خود را انسانهایی می پنداشتند که در معرض خطا و گناه هستند؛ همچون دیگر افراد بشر که در معرض خطا و اشتباه هستند. آنان به همدیگر تهمتهای بزرگی نسبت می دادند. برخی از آنان برخی دیگر را به کفر و فسق متهم می ساخت... افرادی از اصحاب پیامبر که از عثمان پشتیبانی کردند، دشمنان خود را خارج از دین می انگاشتند. افراد مقابل آنها نیز با فرمان عثمان مخالفت می کردند. به همین دلیل، این دو گروه جنگ با یکدیگر را جایز می دانستند. پس از آن، در عمل، برخی با برخی دیگر در روز جنگ جمل و جنگ صفین به نبرد برخاستند و یکدیگر را کشتند... اصحاب، خود را بدین اختلاف می راندند و گناهان کبیره را به یکدیگر نسبت می دادند و برخی با برخی دیگر در راه خدا می جنگیدند. پس شایسته نیست که اندیشه ما درباره ایشان، از گمان خودشان درباره خودشان نیکوتر و بهتر باشد. و شایسته نیست که روش کسانی را در پیش گیریم که اکثر گزارشهای مربوط به فتنه و اختلاف میان صحابه را انکار می کنند. اگر ما اینچنین رفتار کنیم، مانیز از جمله کسانی خواهیم بود که تمام تاریخ اسلام را از زمان بعثت پیامبر تا کنون دروغ می انگاشته ایم؛ زیرا کسانی که اخبار این فتنه ها را نقل کرده اند، همان کسانی بوده اند که اخبار فتح پیامبر و جنگهای او و سیره پیامبر و خلفا را برای ما گزارش کرده اند. بنابراین، در بررسی روایان اخبار، شایسته نیست که بخشی را که دوست می داریم تصدیق کنیم و همان روایان را در اخباری که نمی پسندیم، دروغگو بینگاریم. همچنین شایسته نیست که ما

۱. زرکلی درباره او گفته است: دکتر طه حسین متوفی ۱۳۹۳ از بزرگان سخنوران است که شیوه های جدیدی را بنیان نهاد و غوغایی در جهان ادبیات عرب پدید آورد. (اعلام زرکلی: ۳ / ۲۳۱)

برخی از قطعات تاریخ را باور کنیم و برخی دیگر را افسانه پنداریم؛ به این بهانه که برخی از آن را دوست داریم و ما را راضی می‌کند و برخی دیگر ما را به رنج و آزار می‌اندازد. (الفتنه الکبری عثمان): ص ۱۷۳-۱۷۰

دکتر احمد امین^۱ چنین می‌گوید:

ما می‌بینیم که صحابه خود همدیگر را نقد - و حتی لعن - می‌کردند. اگر صحابه خود را در این جایگاه می‌دانستند، نه نقد برایشان صحیح بود و نه لعن. آنها خود نسبت به خود آگاه بودند و مبادرت به این کار نمی‌کردند؛ زیرا ایشان در مورد جایگاهشان، از عوام روزگار ما داناتر بودند. بنگرید به حال طلحه و زبیر و عایشه و کسانی که همراه ایشان بودند. هرگز به این عقیده نرسیدند که پیمان با علی را نشکنند. نیز بنگرید به معاویه و عمرو عاص که از زدن حتی یک ضربه ناچیز که بتوانند به علی علیه السلام بزنند، کوتاهی نکردند و دریغ نورزیدند. آنان یاران علی را با شمشیر، از پای درآوردند. همچنین از عمر روایت شده که وی روایات ابوهریره را انکار می‌کرد و خالد بن ولید را دشنام می‌داد و به فسق او حکم می‌کرد... در میان صحابه پیامبر اندک است مواردی که از زبان یا دست عمر آسیبی ندیده باشند. و نمونه‌هایی چنین که تاریخ برای ما گزارش کرده، بسیار است.

تابعین نیز به همین شیوه با صحابه برخورد می‌کردند و گناهکاران صحابه را رد و طرد می‌کردند. اما بعد از گذشت زمان صحابه و تابعین، مردم عامی اینان را مانند معبودهای بزرگ و غیرقابل طعن پنداشته و می‌پندارند؛ در حالی که صحابه مانند بقیه مردم هستند. همان‌طور که مردم را در کارهای نیک می‌ستاییم،

۱. زرکلی گفته است: احمد امین (متوفی ۱۳۷۳ هـ) دانشمند ادبیات، صاحب اطلاعات فراوان در مورد تاریخ که در شمار نویسندگان بزرگ بود... وی از اعضای مجمع علمی عربی در دمشق و مجمع اللغة در قاهره و مجمع علمی عراق در بغداد بود. دانشگاه قاهره به وی دکترای افتخاری داد. او از پرکارترین نویسندگان مصری است که کتابهای بسیاری نگاشت و افاضات زیادی را نشر داد. از جمله کارهای او اینکه مدت ۳۰ سال رئیس گروه تألیف و ترجمه و نشر کتب در مصر بود. از تألیفات او است: «فجر الاسلام»، «ضحی الاسلام»، «ظهر الاسلام»، «یوم الاسلام»، «زعماء الاسلام فی العصر الحديث». (اعلام زرکلی: ج ۱ / ص ۱۰۱؛ همچنین نک: معجم المؤلفین: ج ۱ / ص ۱۶۸)



آنان رانیز مدح می‌کنیم و در بدیهایشان آنان را مثل سایر مردم نکوهش می‌نماییم. آنان بر بقیه مردم برتری خاصی جز دیدار پیامبر و هم عصر بودن با او ندارند؛ بلکه حتی گناهان آنان - به همین دلیل - از بقیه سنگین‌تر است؛ چرا که آنان، نشانه‌ها و معجزات پیامبر را مستقیماً دیده‌اند، ولی ما از نزدیک ندیده‌ایم. پس گناهان ما از آنان خفیف‌تر است و ما از آنان عذر بیشتری داریم. (ضحی الاسلام: ج ۳ / ص ۷۵)

محمد ناصرالدین البانی دانشمند معاصر می‌گوید:

چگونه برایمان رواست که تصوّر کنیم که پیامبر به ما اجازه دهد که از فرد فرد صحابه پیروی کنیم؛ در حالی که بین آنان هم افراد بسیار دانشمند وجود دارد و هم افراد متوسط، و حتی کسانی که دارای علم بسیار اندکی بوده‌اند؛ مانند آن صحابی که می‌پنداشت که خوردن تگرگ، روزه روزه‌دار را باطل نمی‌کند! (سلسلة الاحادیث الضعیفة و الموضوعة: ج ۱ / ص ۸۲)

نزدیک به این عبارات از شوکانی (م ۱۲۵۵ هـ.ق)^۱، شیخ محمود ابوری (م ۱۳۷۰ هـ.ق)، (اضواء علی السنة المحمدیة: ص ۳۵۹-۳۵۶ (چاپ دار المعارف مصر)) شیخ محمد عبده^۲، رشید رضا^۳ و رافعی^۴ نقل شده است.

۱. زرکلی گوید: محمد بن علی بن محمد شوکانی، فقیه، مجتهد از بزرگان علماء یمن و اهل صنعاء بود. در سرزمین شوکان از منطقه فولان یمن زاده شد. در صنعاء بالید و قضاوت آنجا را در سال ۱۲۲۹ هـ.ق. عهده‌دار شد و در همین سمت از دنیا رفت. وی تقلید را حرام می‌دانست. ۱۱۴ کتاب و رساله دارد، از جمله: نیل الأوطار، البدر الطالع، فتح القدير فی التفسیر، السیل الجزار... (الاعلام زرکلی: ج ۶ / ص ۲۹۸) کلام مورد نظر او در کتاب ارشاد الفحول: ص ۱۵۸ آمده است.

۲. زرکلی گفته است: شیخ محمد عبده فرزند حسن خیرالله مفتی مصر، از بزرگان اصلاح طلب و نواندیش در اسلام بود... تفسیر قرآن کریم و شرح نهج البلاغة از آثار وی می‌باشد. (اعلام: ج ۶ / ص ۲۵۲) عمر رضا کخالة چنین گوید: فقیه، مفسر، متکلم، دانشمند، ادیب، نویسنده، روزنامه‌نگار و سیاستمدار... (معجم المؤلفین: ج ۱۰ / ص ۲۷۳) وی در سال ۱۳۲۳ درگذشت.

۳. زرکلی درباره اش می‌گوید: صاحب مجله «المنار»، یکی از مردان اصلاح طلب و نویسنده، عالم در علم حدیث، ادبیات، تاریخ و تفسیر... در سال ۱۳۱۵ به مصر مهاجرت کرد و از یاران و شاگردان شیخ محمد عبده شد... او از افراد صاحب فتوی و تألیف گشت که سعی داشت بین شریعت و مسائل جدید پیوند برقرار کند... (اعلام: ج ۶ / ص ۱۲۶) وی در سال ۱۳۵۴ درگذشت. برای پیدا کردن سخنان وی نک: تفسیر المنار: ج ۱۰ / ص ۳۷۵.

آیت الله معرفت گوید:

ارزش تفسیر صحابی به آن است که به رسول الله ﷺ نزدیک بود و حضرتش به طور جدی، به تعلیم و تربیت آنها عنایت داشت. همچنین فاصله زمانی آنها به مواقع نزول قرآن کمتر بود و نسبت به اهداف و مقاصد قرآن، آشناتر بودند؛ چنان که سید ابن طاووس گفت: «آنان نسبت به نزول قرآن از حیث علم، نزدیک تر بودند. (بند ۱-۲)

در پاسخ می‌گوییم: علامه طباطبایی این مضامین را آورده و به آنها پاسخ داده است که ما به پاسخ ایشان اکتفا می‌کنیم. مرحوم طباطبایی ابتدا این نظریه غلط را بدین گونه تقریر می‌کند:

خداوند فرموده: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ...﴾ (نحل (۱۶): ۴۴) پیامبر مطالب تفسیری را برای صحابه تبیین کرد. آن‌گاه تابعان این مطالب را از صحابه گرفتند. پس آنچه آنان از پیامبر به ما رسانده‌اند، همان بیانات پیامبر است که به نص قرآن، پرهیز و چشم‌پوشی از آن جایز نیست. اما سخنانی که صحابه بدون اسناد به پیامبر، درباره آیات قرآن گفته‌اند، گرچه از حیث حجّیت به احادیث نبوی نمی‌رسد، لیکن قلب آدمی نسبت به آنها اطمینان بیشتری دارد. پس آنچه را صحابه در تفسیر قرآن گفته‌اند، یا کلامی است که از پیامبر شنیده‌اند یا سخنی است براساس ذوق به دست آمده از بیان و آموزش پیامبر. همچنین آنچه شاگردانشان، یعنی تابعین ذکر کرده‌اند، همین حکم را دارد. چگونه می‌توان تصوّر کرد که معانی قرآن برایشان پوشیده مانده باشد، با وجود قدرت فهم آنان در زبان عربی و تلاش آنان بر دریافت از سرچشمه علم پیامبر و کوشش فراوانی که در فهم دین داشته‌اند همان‌گونه که تاریخ از کوششهای مردان دینی صدر اسلام برای ما بیان می‌دارد. از اینجا آشکار می‌شود که بازگشت از طریقه و سنت آنان و خارج شدن از اجتماع ایشان و تفسیر آیه‌ای از آیات براساس آنچه آنان نگفته‌اند و بدان گزارش نداده‌اند، بدعت است. در مقابل، سکوت کردن درباره آیاتی که

۴. زرکلی درباره او می‌گوید: مصطفی صادق رافعی دانشمندی ادیب و شاعری از نویسندگان بزرگ بود که اصل او از طرابلس شام بود. (الاعلام ۷: ۲۳۵) به سال ۱۳۵۶ درگذشت.

آنان سکوت کرده و بیانی از آن ارائه نکرده‌اند، واجب و لازم است. (تفسیر المیزان:

ج ۳ / ص ۸۳)

آنگاه علامه طباطبایی در پاسخ این سخنان و نقد آنها می‌نویسد:



آن سخنانی که به عنوان تفسیر قرآن از کلام صحابه نقل شده - بدون توجه به طرق اسنادی آن - اختلاف صحابه در فهم قرآن را می‌رساند تا جایی که حتی بیانات یک نفر از آنان نیز با اختلاف و چندگونگی نقل شده و این مطلب بر شخص متبّع ژرف‌نگر در اخبار آنان پوشیده نیست. و این مطلب که باید حتماً یکی از اقوال مختلف نقل شده از آنان را پیرامون آیه برگزینیم و از خرق اجماع آنان و خروج از جماعت آنان بپرهیزیم، قابل قبول نیست. زیرا آنان خود این راه را نپیموده‌اند و این روش را ضروری نشمرده و به اختلاف بین خود اهمّیت نداده‌اند. پس چگونه است که دیگران بر آنچه آنها گفته‌اند پافشاری دارند؟ سخنان آنها - از حیث حجّیت - نسبت به دیگران امتیازی ندارد و مخالفت کردن دیگران با آنان، امری نامشروع و حرام شمرده نمی‌شود؛ ضمن اینکه این روش و تکیه بر نقل آنچه از مفسران صدر اسلام، یعنی صحابه و تابعین، درباره معانی آیات قرآنی رسیده، موجب توقّف سیر علمی است. اگر ما در صدد جستجوی حقیقت نباشیم و حقایق را فقط در سخنان دانشمندان پیشین و کتابهای تفسیری صدر اسلام جستجو کنیم، شیوه‌ای باطل در پیش گرفته‌ایم. به علاوه، می‌دانیم که آنچه درباره تفسیر از آنان نقل شده، چیزی جز معانی ساده و عباراتی بسیط و خالی از عمق و دقّت نظر است. در این صورت، با مفهوم این آیه شریفه چه کنیم که می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (نحل: ۱۶ / ۸۹) (و ما بر تو کتاب را نازل کردیم تا بیان هر چیزی باشد) پس آن دقّت نظرهای معارفی قرآن را از کجا بیابیم؟

صاحبان این نظریه گفته‌اند:

مگر می‌شود که معانی قرآن بر آنان مخفی مانده باشد، با توجه به اینکه ایشان دارای فهم و جدیت و اجتهاد فراوانی در تفسیر قرآن بوده‌اند؟ این سخن نیز باطل است؛ زیرا در بسیاری از معانی آیات قرآنی، بین اینان اختلاف واقع شده و در



سخنان زیادی که از آنان نقل شده، تناقضات زیادی وجود دارد. اختلاف و تناقض قابل تصور نیست، مگر اینکه فرض کنیم که حق و حقیقت، بر پاره‌ای از آنان پنهان مانده و راه حق با باطل درآمیخته است. (تفسیر المیزان: ج ۳ / ص ۸۵)

و اما مطلبی از سید ابن طاووس نقل شده بدین صورت که: «علم صحابه نسبت به نزول قرآن صحیح‌تر است.» در پاسخ می‌گوییم که سید ابن طاووس این مطلب را در ردّ سخن جبائی در تفسیر آیه ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾ (نمل (۲۷): ۲۴) گفته است، و این، از باب جدال احسن است و الزام خصم به آنچه خود آن را باور دارد.

اگر آیت‌الله معرفت می‌خواهد عقاید سید ابن طاووس را در باب صحابه و حدیث نجوم ادّعایی اهل سنت بدست آورد، باید به کتاب طرائف ایشان مراجعه کند که سید ابن طاووس گوید:

و از روایات عجیب و نادر اهل سنت آن است که ایشان از پیامبر عبارتی به این مضمون نقل کرده‌اند که حضرتش فرمود: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهديتم: اصحاب من همچون ستارگان آسمان‌اند که به هر کدامشان اقتدا کنید، هدایت می‌شوید.» در حالی که ما می‌دانیم برخی از صحابه همدیگر را تکفیر کردند و پاره‌ای دیگر همدیگر را به گمراهی نسبت داده و بعضی خون یکدیگر را حلال شمرده‌اند که برخی از این موارد قبلاً گذشت؛ مانند اتفاقاتی که در هنگام کشته شدن عثمان پیش آمد و جنگ بصره (جمل) و صفین و حوادث مشابه بسیاری که حاکی از تناقضات و اختلافات بین صحابه است. پس اگر اقتدا به هر کدام از آنها درست باشد، ناگزیر اقتدا به برخی دیگر خطا خواهد بود؛ چرا که برخی نسبت به برخی دیگر، شهادت خطا و اشتباه داده‌اند و این موجب گمراهی و قتل آنان می‌شود. بدین روی، ضعف این گونه روایات آشکار می‌شود که چه اندازه با عقل انسانهای دیندار، فاصله دارد. (الطرائف: ص ۵۲۳)